

بررسی اسناد سدید صیرفی و شواهد ضعف وی^۱

سید محمدجواد شبیری^۲، علی برزویی^۳

چکیده

«سدیر بن حکیم صیرفی» از روایانی است که در سندها حدیث در منابع شیعه و عامه آمده، و وثاقت وی مورد بحث است. بازخوانی معاجم رجال حاکی از سکوت غالب رجال‌شناسان درباره وثاقت وی است؛ هرچند در برخی منابع، گزارش‌هایی بازگو شده که ممکن است سندی بر ضعف سدیر شمرده شود. در کنار این گزارشات، وجود این نام در اسناد محرف، لزوم پژوهش در این باره را افزون می‌کند. نگارنده با اشاره به نه نمونه از اسناد محرفی که عنوان سدیر در آنها به کار رفته، بر اساس شواهد و قراین، تحریف را به اثبات می‌رساند. نیز با تمرکز بر گزارش‌های ذم و ضعف سدیر، به ارزیابی صحت و سقم آن می‌پردازد. روایت عذافر صیرفی، روایت معلی

۱. تاریخ دریافت: ۴۰۲/۶/۶

۲. تاریخ تأیید: ۴۰۲/۱۰/۲۳

۳. مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم، ایران (نویسنده مسئول).
s.j.shobeiry@gmail.com

دانش پژوه مدرسه فقهی امام محمد باقر (عج)، قم، ایران.
a.borzooei1375@gmail.com

بن خنیس و عبارت عقیقی بخشی از جمله این گزارشات اند که به نظر می‌رسد از لحاظ سند و محتوا با اشکال همراه اند. یادآور می‌شود که نویسنده، در مقاله‌ای دیگر، به دلایل وثاقت سدیر خواهد پرداخت. **واژگان کلیدی:** سدیر صیرفی، اسناد سدیر صیرفی، ادله ضعف سدیر صیرفی، اسناد محرف.

مقدمه

احادیث را می‌توان به دو قسم صحیح و غیر صحیح تقسیم کرد؛ مهم‌ترین روش برای تشخیص خبر صحیح از ناصحیح، بررسی احوال راویان سند روایت است. در منابع رجالی شیعه، نسبت به برخی از راویان، تصریح به وثاقت یا ضعف آنها شده است؛ اما درباره برخی دیگر، رویکرد روشنی وجود ندارد. از جمله افرادی که وثاقت یا ضعف او در منابع اصلی رجالی شیعی به روشنی نیامده، «سدیر بن حکیم صیرفی» است.

«سدیر صیرفی» از جمله محدثان مکتب اهل بیت، و از راویان امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام بوده است. در این مقاله ضمن بررسی شاگردان و مشایخ وی و تحریفاتی که در برخی اسناد وی رخ داده، شواهدی که برخی رجالیان بر ضعف وی ارائه کرده‌اند، بررسی می‌شود. نویسنده در مقاله‌ای دیگر به بررسی ادله وثاقت سدیر می‌پردازد که ارزیابی نهایی سدیر با آن کامل می‌شود. این دو مقاله در واقع یک مقاله هستند که به جهت طولانی شدن، در دو قسمت ارائه شده‌اند.

مقاله پیش‌رو به روش توصیفی-تحلیلی تنظیم شده است. در ابتدا نسب «سدیر صیرفی» آمده، راویان و مشایخ روایی وی در کتاب‌های شیعه و عامه و زیدیه گردآوری، و احوال او در اصول هشت‌گانه رجال، بررسی شده؛ سپس ادله مربوط به تضعیف وی بررسی می‌شود.

پیشینه

مقاله «سدیر بن حکیم صیرفی: محدث انقلابی»، نوشته ابوالحسن ربانی سبزواری، بیشتر پیرامون بررسی فعالیت‌های سدیر در زمینه‌های مختلف از جمله تشکیل حکومت شیعی است. ایشان در بحث از وثاقت و کمالات سدیر، به بازتاب نظرات اندیشمندان متأخر شیعی در این باره و نقل برخی کلمات رجالیان عامه اکتفا کرده است. در این مقاله آمده است که

سدیر، سال‌ها از محضر امام سجاده علیه السلام بهره می‌برد؛ به گونه‌ای که از اصحاب ایشان محسوب شده است؛ در حالی که سدیر تنها سه روایت از امام سجاده علیه السلام نقل کرده است^۱، و تنها چیزی که از این روایات می‌توان برداشت کرد این است که او، در زمان امام سجاده علیه السلام بالغ بوده است. محمد کاظم رحمتی نیز در «نشریه دانشنامه جهان اسلام، ج ۲۳، سدیر بن حکیم صیرفی»، در توضیح شخصیت سدیر تنها سخنان رجالیان را بازنشر داده، و روایت مربوط به دعای امام صادق علیه السلام در حق سدیر به نقل از کشی را دال بر جلالت مقام سدیر نزد امام صادق دانسته است، که این روایت در مقاله دوم دقیق‌تر بررسی خواهد شد. همچنین او بکر بن محمد ازدی را از بستگان سدیر می‌داند، که نقد این مطلب خواهد آمد. از سوی دیگر هیچ‌یک از این دو مقاله تمامی راه‌های مختلف توثیق یا تضعیف سدیر را بررسی نکرده‌اند.

تبارشناسی سدیر بن حکیم

نام و نسب: ابوالفضل سدیر بن حکیم بن صهیب کوفی^۲، که در اسناد با عناوین «سدیر الصیرفی»^۳ و «سدیر»^۴، و در ضمن عبارت «حنان عن أبیه»^۵، «حنان بن سدیر عن أبیه»^۶ و «حنان الکندی عن أبیه»^۷ از وی یاد شده است.^۸ پدرش حکیم بن صهیب از اصحاب امام سجاده و امام باقر علیه السلام^۹ و جدش صهیب نیز از اصحاب امیرالمؤمنین و امام سجاده علیه السلام بوده است.^{۱۰} اینان هر سه با وصف «صیرفی» آمده‌اند.

حاله پژوهشها

بررسی اسناد سدیر صیرفی و شواهد ضعیف وی

۱. اصطلاح «اصحاب امام» در منابع رجالی به معنای مطلق راویان از امام به کار می‌رود؛ هر چند راوی تنها یک روایت نقل کند. مفاد این اصطلاح با کاربرد عرفی اصحاب متفاوت است.
۲. طوسی، رجال، ص ۱۱۴؛ برقی، رجال، ص ۱۸.
۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۵۶.
۴. همان، ص ۱۹۲.
۵. همان، ص ۴۰۷.
۶. همان، ج ۲، ص ۷۹.
۷. صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۱۱.
۸. «سدیر» در عبارت «الحسین بن سدیر عن أبیه» (کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۳۹۶) نیز قرار گرفته است که البته «الحسین» در این عبارت، محرف «حنان» است.
۹. طوسی، رجال، صص ۱۱۳ و ۱۳۳.
۱۰. همان، صص ۶۹ و ۱۱۶.

مشایخ روایی در کتب احادیث شیعه: وی از امام سجاد^۱ و امام باقر (حدود ۶۵ درصد) و امام صادق علیه السلام (حدود ۳۰ درصد) و نیز از پدرش^۲، و أَبُو إِسْحَاقَ اللَّيْثِي^۳، و حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ و رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَزِيرَةِ^۴ نقل روایت کرده است.

مشایخ روایی در کتب احادیث عامه و زیدیه^۵: امام سجاد علیه السلام^۶، امام باقر علیه السلام^۷، عِكْرَمَةَ^۸، عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ^۹.

شاگردان روایی در کتب احادیث شیعه^{۱۰}: حدود نیمی از روایات سدیر را فرزندش حنان بن سدیر نقل کرده است. همچنین اِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَادِ^{۱۱}، إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ^{۱۲}، بَكْرَ بْنَ مُحَمَّدٍ^{۱۳}، جَمِيلَ بْنِ صَالِحٍ^{۱۴}، حَرِيزَ^{۱۵}، حُسَيْنَ بْنِ عُثْمَانَ الرَّوَّاسِيَّ^{۱۶}، حُسَيْنَ الصَّحَّافِ^{۱۷}،

۱. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۳۴۵ (این روایت ظهور در این ندارد که تحمل روایت به گونه مستقیم از امام است.)، صص ۴۹۷ و ۴۹۸، ص ۵۰۷.
۲. طبرسی، الإحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹.
۳. ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۰۶.
۴. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۳۸۹.
۵. نعمانی، الغيبة، النص، ص ۲۳۶.
۶. فرقه زیدیه از شاخه‌های فرعی تشکیل شده که برخی همچون جارودیه، از فرقه‌های شیعه، و برخی چون بتریه از فرقه‌های عامه به‌شمار می‌آیند؛ لذا فرقه زیدیه را با عنوان مستقل مطرح ساختیم.
۷. طبری، تهذیب الآثار: الجزء المفقود، ص ۴۹۴.
۸. ابن زنجویه، الأموال لابن زنجویه، ج ۲، ص ۸۲۱؛ حسانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۲؛ طبری، تهذیب الآثار، ج ۲، ص ۸۳۶؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶۸؛ ابن ابی شیبہ، مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۵، ص ۲۳۹؛ مرشد بالله، الأمالی الخمیسیة، ج ۲، ص ۳۳۲.
۹. ذہبی، تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۶۶۱.
۱۰. ابن شبہ نمیری، تاریخ المدینة المنورة، ج ۲، ص ۶۲۱.
۱۱. گفتنی است که با توجه به انصراف سدیر به سدیر صیرفی، تمام موارد سدیر در اسناد، در این سیاهه آورده شده است؛ که البته در برخی موارد احتمال -هرچند ضعیف- می‌رود که مراد از سدیر، غیر از سدیر صیرفی باشد.
۱۲. صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶.
۱۳. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۲۰۴.
۱۴. همان، ج ۸، ص ۲۶۴. محتمل است که به قرینة بکر بن محمد، مراد از سدیر، عموی بکر بن محمد باشد، نه سدیر صیرفی. این بحث در ادامه خواهد آمد.
۱۵. همان، ج ۲، ص ۲۷۴.
۱۶. همان، ج ۴، ص ۱۳.
۱۷. طوسی، اختیار الرجال (اختیار معرفة الرجال)، ص ۲۳۶.

حَكَمَ بْنِ زُبَيْرٍ^٢، خَالِدِ بْنِ عَمَّارٍ^٣ يَا خَالِدَ بْنَ عُمَارَةَ^٤، خَطَّابِ بْنِ مُصْعَبٍ^٥، زُرَيْقِ بْنِ الزُّبَيْرِ^٦، سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ^٧، سُلَيْمَانَ^٨، شُرَيْسَ الْوَابِئِيِّ^٩، عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ^{١٠}، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادِ الْأَنْصَارِيِّ^{١١}، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانٍ^{١٢}، عَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ^{١٣}، عَلِيِّ بْنِ رَبَّابٍ^{١٤}، پَدْرِ أَحْمَدِ بْنِ عَلِيِّ الْبُدَيْلِيِّ^{١٥}، عَمَرَ بْنِ مُسْلِمِ صَاحِبِ الْهَرَوِيِّ^{١٦}، عمرو بن أبي نصر الأنماطي^{١٧}، فَضْلِ بْنِ دُكَيْنٍ^{١٨}، لَيْثِ الْمُرَادِيِّ^{١٩}، مُثَنَّى^{٢٠}، مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْحَلَبِيِّ^{٢١}، هِشَامِ بْنِ الْمُثَنَّى^{٢٢}، أَبُو الْوَفَاءِ الْمُرَادِيِّ^{٢٣}، أَبُو حَمَّادِ الْأَعْرَابِيِّ^{٢٤} نیز از او روایت کرده‌اند.

١. کلینی، الکافی، ج ٥، ص ٧٩.
٢. همان، ج ٥، ص ٥٦٩.
٣. همان، ج ١، ص ٣٩٢.
٤. همان، ج ٥، ص ١١٣.
٥. همان، ج ٢، ص ٣٦٦.
٦. همان، ج ٦، ص ٥٠٧. «زُرَيْقُ» محرف از «زُرَيْقُ» است. ن.ک: کلینی، الکافی (ط - دار الحدیث)، ج ١٣، ص ١٨١.
٧. برقی، المحاسن، ج ١، ص ١٤٣.
٨. صفار، بصائر الدرجات، ص ٢٠٧. و موارد دیگر که در اسناد محرفه اشاره شده و خواهد آمد که راوی از سدید صیرفی، سلیمان دیلمی پدر محمد بن سلیمان است.
٩. برقی، المحاسن، ج ١، ص ١٣٩.
١٠. ابن بابویه، معانی الأخبار، ص ٣٩٦.
١١. کلینی، الکافی، ج ٢، ص ٢٤٢.
١٢. صفار، بصائر الدرجات، ص ٢٣٠.
١٣. کلینی، الکافی، ج ٣، ص ٥١٩.
١٤. صفار، بصائر الدرجات، ص ١١٣.
١٥. ابن بابویه، کمال الدین، ج ٢، ص ٣٥٢.
١٦. همان، ص ٤٨١.
١٧. ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ٤، ص ٥١٨.
١٨. کلینی، الکافی، ج ٦، ص ٤٦٥.
١٩. صفار، بصائر الدرجات، صص ١٣٧ و ٤٠٠.
٢٠. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ٧٨.
٢١. نعمانی، الغیبه، ص ٢٣٦.
٢٢. کلینی، الکافی، ج ١، ص ٣٠٦.
٢٣. همان، ج ٣، ص ١٧٠.
٢٤. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ١٣٤.

شاگردان روایی در کتب احادیث عامه و زیدیه: إِسْمَاعِيلُ بْنُ يَحْيَى^۱، حَسَنُ بْنُ صَالِحٍ^۲، حُسَيْنُ بْنُ سُلَيْمَانَ^۳، حُصَيْنُ بْنُ مُحَارِقٍ^۴، حَنَانُ بْنُ سَدِيرٍ^۵، سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ^۶، سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ^۷، شَرِيكَ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ^۸، عَائِدُ بْنُ حَبِيبٍ^۹، مَالِكُ بْنُ عَطِيَّةَ الْجُهَنِيِّ^{۱۰}، نَجْمُ بْنُ حُطَيْمٍ^{۱۱}، هُرَيْمُ بْنُ سُفْيَانَ^{۱۲}، هَشِيمُ أَبُو سَاسَانَ^{۱۳}، يوسف (والد إبراهيم بن يوسف الصيرفي).^{۱۴}

اسناد محرف

نام سدیر در اسناد محرف چندی آمده است که به اجمال عبارتند از:

۱. روایتی در مصادر بسیار با این سند نقل شده است: «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ

۱. ابن عدی، الكامل في ضعفاء الرجال، ج ۳، ص ۶۴.
۲. ابن زنجویه، الأموال، ج ۲، ص ۸۲۱.
۳. حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۲.
۴. مرشد بالله، الأمالی الخمیسیة، ج ۲، ص ۳۳۲.
۵. ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل، ج ۴، ص ۳۲۳.
۶. همان؛ بخاری، التاريخ الكبير، ج ۴، ص ۲۱۴؛ ابن حبان، المجروحین، ج ۱، ص ۳۵۰. ذهبی در تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۶۶۱ در ترجمه سدیر بن حکیم بن صهیب می گوید: «وَعَنْهُ: السُّفْيَانَانِ { : سفیان الثوری و سفیان بن عیینة }».
۷. در: ابونعیم، فضائل الخلفاء الأربعة، ص ۱۶۲ آمده است: «سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَسَدِيرٍ مَعَنَا جَالِسٌ لَمْ يَجْمَعْنِي وَسَدِيرٌ قَبْلَهُ مَجْلِسٌ قَط...».
- در فسوی، المعرفة و التاريخ، ج ۳، ص ۱۱۰، پس از نقل روایت سفیان از سدیر آمده است: «صيرفي، روى عنه ابن عيينة».
- ذهبی در تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۶۶۱، در ترجمه سدیر بن حکیم بن صهیب می گوید: «وَعَنْهُ: السُّفْيَانَانِ { : سفیان الثوری و سفیان بن عیینة }».
- و نیز ر.ک. به: ابن ابی شیبہ، مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۶۲؛ همان، ج ۵، ص ۱۱۸؛ طبری، تهذیب الآثار، ج ۲، ص ۸۳۶؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۱۶۸؛ بخاری، التاريخ الكبير، ج ۴، ص ۲۱۴.
۸. نمیری، تاریخ المدينة المنورة، ج ۲، ص ۶۲۱.
۹. ابن ابی شیبہ، مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۵، ص ۲۳۹.
۱۰. عقیلی، الضعفاء الكبير، ج ۲، ص ۱۷۹.
۱۱. ابن حبان، الثقات، ج ۳، ص ۲۲۰. («سدیر الضبی») در عبارت ظاهراً محرف «سدیر صیرفی» است.
۱۲. ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۶۶۱.
۱۳. طبری، تهذیب الآثار: الجزء المفقود، ص ۴۹۴؛ فسوی، المعرفة و التاريخ، ج ۲، ص ۱۹۹.
۱۴. ثعلبی، الكشف و البیان، ج ۱۷، ص ۵۰.

فَضَالَهَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام.^۱ قرار گرفتن «فضاله بن أيوب» در این سند هم از جهت راوی و هم از جهت مروی عنه غریب است. این روایت در کتاب تقریب المعارف به نقل از «حنان بن سدير قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام»^۲ روایت شده است، که به نظر می‌رسد این نقل درست باشد. «حنان» به «فضاله» تحریف شده و «بن» پس از آن به «عن» تبدیل، و «فضاله» به «فضاله بن أيوب» تفسیر شده است.^۳

۲. در روایتی، نقل مستقیم «حسن بن محبوب» از «سدیر» دیده می‌شود^۴ که ظاهراً «حنان بن سدیر» در این میان افتاده است. همچنان‌که این روایت در امالی شیخ مفید با اسناد از «حسن بن محبوب عن حنان بن سدیر عن أبيه» نقل شده است.^۵ «حسن بن محبوب» روایات چندی از «حنان بن سدیر» دارد، اما از «سدیر»، جز این، روایت دیگری ندارد.

۳. در ثواب الاعمال آمده است: «الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ حَمَادٍ عَنْ سَدِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام»^۶، این سند ظاهراً محرف است. در نگاه نخست اصل سند: «عن حنان بن سدیر عن أبي جعفر عليه السلام» به نظر می‌آید^۷ که «حنان» به «حماد» و «عن» پس از آن به «بن» تحریف شده است، ولی این احتمال مشکل دیگری برای سند ایجاد می‌کند که آن، روایت حنان بن سدیر از امام باقر عليه السلام است که بنا بر تحقیق، به طور مستقیم نبوده و مواردی که به این شکل بوده ظاهراً محرف است.^۸ برای حل این مشکل باید مطلب دیگری را هم افزود و آن افتادن «عن

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ ابن بابویه، الإمامة و التبصرة، النص، ص ۱۲۱؛ نعمانی، الغيبة، ص ۱۶۳، ۴ و ذیل آن؛ ابن بابویه، کمال الدین، صص ۱۴۴ و ۳۴۱؛ همو، علل الشرائع، ص ۲۴۴؛ طبری، دلائل الإمامة، ص ۵۳۱.
۲. ابو الصلاح الحلبي، تقریب المعارف، ص ۴۳۰.
۳. البته روایت عبدالرحمن بن ابی نجران از حنان بن سدیر به همین مورد منحصر است، ولی این مقدار غرابت در مقایسه با غرابت سند کنونی، اندک است.
۴. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ ابن بابویه، ثواب الأعمال، ص ۱۵۰.
۵. مفید، الأمالی، ص ۱۷۷.
۶. ابن بابویه، ثواب الأعمال، ص ۱۴۵.
۷. در: حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۳۶۷ سند به این شکل نقل شده است.
۸. روایت مستقیم حنان (بن سدیر) از امام باقر عليه السلام در موارد بسیاری دیده شده، که در اکثر آنها روایت در برخی نسخه‌ها یا برخی مصادر دیگر حدیث با واسطه پدر وی نقل شده است و این احتمال در دیگر موارد هم جدی است. تفصیل این بحث در خور این مقاله نیست.

«آبیه»، پس از حنان بن سدیر است. شاهد این امر آن است که روایت مورد بحث، در تفسیر عیاشی با این سند نقل شده است: «عن حنان بن سدیر عن آبیہ عن أبي جعفر عليه السلام».^۱

۴. در بصائر الدرجات این سند دیده می‌شود: «سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ سَدِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام».^۲ در نسخه‌های معتبر بصائر «بن موسی» نیامده است، و مراد از «سفیان»، «سفیان بن عیینه» است، که «سلیمان بن داوود منقری» از وی بسیار روایت می‌کند.^۳ به «سفیان بن عیینه» در شمار شاگردان سدیر در کتب عامه اشاره شد.

۵. در این سند: «سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبَّادِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ سَدِيرِ الصَّرْفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام» سقط رخ داده است و درست آن - به احتمال زیاد - چنین است: «عَبَّادُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَدِيرٍ».^۴

۶. در این سند: «عَبَّادُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ سُلَيْمَانَ، عَنْ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام» سقط رخ داده، و عبارت درست، چنین است: «عَبَّادُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ سُلَيْمَانَ عَنْ سَدِيرٍ».^۵

۱. عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۵۴.
۲. صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۰۵. گفتنی است که در برخی از نسخه‌های بصائر به جای «سدیر»، «السدی» نقل شده است؛ مؤید درستی این نسخه، نقل مشابه سند در کافی (ج ۲، ص ۱۶) است که در نسخه‌های معتبر با لفظ «السدی» نقل شده، که البته در نسخه چاپی «السدی» به «السندی» تحریف شده است. به هر حال دلیل روشنی بر صحت «السدی» در سند بصائر در دست نیست و با توجه به روایت «سفیان بن عیینه» از سدیر می‌تواند نسخه «سدیر» درست باشد.
۳. کلینی، الکافی، ج ۱، صص ۳۹، ۵۰، ۴۰۶؛ همان، ج ۲، صص ۱۶، ۷۲، ۹۹، ۱۲۹، ۱۶۴، ۲۰۸، ۴۱۵، ۶۰۲، ۶۰۵؛ همان، ج ۴، ص ۸۳، ۵۲۱؛ همان، ج ۵، ص ۳۶؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۲۹۴؛ همان، ج ۶، ص ۱۴۱؛ ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۸۰.
۴. ابن بابویه، فضائل الشیعه، ص ۲۸ و به همان اسناد در ص ۳۰ و به نقل از او در: استرآبادی، تأویل الآیات، ص ۷۷۰.
۵. ر.ک: بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۷۴؛ صدوق، امالی، ص ۲۰۵، مفید، اختصاص، صص ۲۷۲ و ۳۱۲ و نیز ر.ک. سند بعدی.
۶. صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۰۷.
۷. همان، ص ۲۳۰ و نیز ر.ک. به حواشی سند پیشین و نیز: صفار، بصائر الدرجات صص ۲۲۳، ۳۹۱، ۴۳۹؛ ابن بابویه، ثواب الأعمال، صص ۱۴۶ و ۲۰۸، همو، الخصال، ص ۳۹۸؛ همو، فضائل الشیعه، ص ۲۱؛ طوسی، فهرست کتب الشیعه، ص ۲۲۲.

سلیمان راوی از سدیر در این سند و سند پیشین سلیمان بن عبدالله دیلمی است.

۷. در این سند: «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَنْ سَدِيرٍ»^۱، مراد از «ابوطالب»، «ابوطالب قمی عبدالله بن الصلت» است^۲، ولی این روایت در برخی نقل‌ها، با واسطه شدن «حنان بن سدیر» در بین، آمده است^۳ و این نقل با طبقه راویان سازگارتر است.^۴

۸. در سند «ابن ابی عمیر عن هشام بن الحکم عن سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ»^۵، «هشام بن الحکم» محرف از «هشام بن المثنی» است.^۶

۹. در کتاب «الکامل فی ضعفاء الرجال» هم آمده است: «أحمد بن حنبل ثنا سدیر الصیرفی بن حکیم»^۷ با توجه به وفات احمد بن حنبل در سال ۲۴۱ ق، این سند بی‌تردید محرف است. ظاهراً کلمه «ثنا» در عبارت فوق زاید است. احمد بن حنبل در اینجا تنها به ذکر نام پدر سدیر صیرفی پرداخته است؛ چنانچه در عبارتی پیش از آن هم این امر دیده می‌شود. در اثبات محرف بودن اسناد یاد شده، به اجمال سخن گفته شد، تا مقاله طولانی نگردد.

سدیر در اصول هشت گانه رجال

رجال برقی: او را در باب اصحاب امام باقر علیه السلام (قسم «أصحاب أبي جعفر علیه السلام») و باب اصحاب امام صادق علیه السلام (قسم «من أدرك من أصحاب أبي جعفر علیه السلام و روی عنه») آورده است^۸ و ظاهر عبارت وی این است که وی از اصحاب امام سجاده علیه السلام نبوده است.^۹

حاله پژوهشها

بررسی اسناد سدیر صیرفی و شواهد ضعیفی

۱. صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۰۴؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۹.
۲. عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۳۸۳؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۷۶؛ طوسی، اختیار الرجال، ص ۳۰۶. گفتنی است روایت کردن «محمد بن خالد برقی» از «ابوطالب ازدی» (نجاشی، رجال، ص ۴۵۹). دلیل این نیست که مراد از «ابوطالب» در سند فوق، او باشد.
۳. طوسی، اختیار الرجال، ص ۳۰۶.
۴. صفار، بصائر الدرجات، صص ۲۷ و ۱۰۹. در: طوسی، اختیار الرجال، ص ۵۶۷، ذیل عنوان «أبو طالب القمی» آمده است: «واسمه عبد الله بن الصلت. قال مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ: أَبُو طَالِبٍ لَمْ يُدْرِكْ سَدِيرًا.».
۵. همان، ج ۲، ص ۳۹۴.
۶. ر.ک: شبیری زنجانی، التعليقات الرجالية، صص ۶۰ و ۶۱.
۷. ابن عدی، الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۳، ص ۴۶۴.
۸. برقی، رجال، صص ۱۵ و ۱۸.
۹. در باب اصحاب امام باقر علیه السلام از رجال برقی، قسمی گشوده شده با عنوان «من أصحاب الحسن و الحسين و أصحاب علی بن بن الحسن علیه السلام». نام سدیر صیرفی در این قسم آورده نشده، بلکه در قسم اخیر این باب

مطلب می‌تواند از اندک بودن روایات سدیر صیرفی از امام سجاده علیه السلام نشأت گرفته باشد؛ لذا مؤلف این کتاب^۱ بدان دست نیافته است.

رجال کشی: در مورد او دو روایت نقل کرده است که نخستین آنها در ضمن روایات قاده و دیگری در ضمن روایات مدح مورد بررسی قرار خواهد گرفت.^۲

رجال شیخ طوسی: شیخ طوسی سه مرتبه از سدیر یاد کرده است؛ ابتدا در ضمن اصحاب امام سجاده علیه السلام نام او را آورده است و لقب و کنیه و شهر او را معرفی و به مولی بودن او اشاره کرده است.^۳ سپس در ضمن اصحاب امام باقر علیه السلام صرفاً به نام او اکتفا نموده است.^۴ و در انتها وی را از جمله اصحاب امام صادق علیه السلام معرفی، و پس از بیان کوفی بودن و کنیه او، اشاره کرده است که او پدر حنان است.^۵

نام «سدیر» در فهرست شیخ و رجال نجاشی نیامده است؛ چراکه وی کتابی نداشته است. رجال ابن داود: نام سدیر را در قسمت نخست کتاب، یعنی در زمرة ممدوحین آورده است و در ضمن توصیف او به این امر تصریح کرده، و سپس کلام سید عقیقی را آورده است که در ادامه بررسی می‌شود.^۶

رجال علامه: نام سدیر را در قسمت نخست کتابش، خلاصة الاقوال، که مختص به

آمده که نشان می‌دهد مؤلف این کتاب، به روایت سدیر از امام سجاده علیه السلام دست نیافته است. شبیه این استدلال در شیوة یادکرد از سدیر صیرفی در باب اصحاب امام صادق علیه السلام هم قابل تطبیق است.

۱. درباره مؤلف رجال منسوب به «احمد بن ابی عبدالله برقی» بحث‌هایی است که مجال پرداخت به آن در این مقاله نیست. راقم سطور بر این باور است که کتاب رجال، به احتمال زیاد تألیف نوه احمد برقی، «احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبدالله» است. در رساله ابوغالب زراری (زراری، رساله أبو غالب زراری، ص ۱۸۹) نقل قولی از حسن بن حمزه علوی و گفتگوی وی با ابو جعفر احمد بن ابی عبدالله برقی درباره تعداد آل اعین آمده که ظاهراً «ابی» در عبارت زائد بوده یا در عبارت سقط رخ داده و عبارت صحیح «احمد بن عبدالله بن ابی جعفر احمد بن ابی عبدالله البرقی» بوده است. ر.ک: مفید، آمالی، صص ۳۳ و ۳۱۷؛ طوسی، آمالی، صص ۸۸ و ۲۰۴؛ نجاشی، رجال، صص ۲۲۹ و ۳۳۵؛ ابن شاذان، مائة منقبة، ص ۱۲۴؛ طوسی، الفهرست، ص ۵۴. «بنت» در عبارت محرف «ابن» است.

۲. طوسی، اختیار الرجال، ص ۲۱۰.

۳. همو، رجال، ص ۱۱۴.

۴. همان، ص ۱۳۷.

۵. همان، ص ۲۲۳.

۶. ابن داود، رجال، ص ۱۶۶.

معمّدين^۱ است بیان کرده. ایشان از روایت دوم کتاب کشی برای اثبات علو مرتبه سدیر بهره برده که در مقاله دوم بررسی می‌شود. علامه حلی سپس سخن سید عقیقی را آورده است که در ادامه بررسی خواهد شد.^۲

دلایل ضعف سدیر

استدلال‌های مطرح شده بر ضعف سدیر دو گونه است:

گونه نخست: روایات در مذمت سدیر

الف) روایت عذافر صیرفی: نزد امام صادق علیه السلام از سدیر یاد شد، حضرت فرمود: «سَدِيرٌ عَصِيدَةٌ بِكُلِّ لَوْنٍ».^۳ «عصیده»، نوعی حلوا بوده است.^۴ شهید ثانی از این روایت ضعف سدیر را برداشت کرده است ولی توضیحی در این باره نداده است.^۵

بررسی سند روایت: در سند روایت «علی بن محمد بن فیروزان قمی»، وجود دارد که توثیق صریحی درباره وی وجود ندارد. البته ابوعلی حائری روایت وی را از روایات حسن، کم‌ارزش‌تر نمی‌داند.^۶ گویا ایشان به جهت وصف «کثیر الروایه» درباره این راوی چنین

۱. علامه حلی در آغاز کتاب می‌گوید: «القسم الأول: فیمن أعتد علیہ» (حلی، رجال، ص ۳). اندکی پیش، درباره قسم نخست توضیحی آورده که مراد از عبارت فوق را روشن می‌سازد: «رتبته علی قسمین و خاتمة الأول: فیمن أعتد علی روایته أو یترجح عندي قبول قوله». گویا علامه حلی ظنون رجالی را معتبر می‌دانسته، لذا عبارت «أو یترجح عندي قبول قوله» ناظر به کسانی است که روایت ایشان از باب ظنون رجالی، اعتبار یافته است.

۲. حلی، رجال، ص ۸۵.

۳. طوسی، اختیار الرجال، ص ۲۱۰.

۴. ابن سیده، المخصص، ج ۱، صص ۴۲۸ و ۴۲۹: العصیده: «السمن یطبخ بالتمر و المعصد»؛ ازدی، کتاب الماء، ج ۳، ص ۸۹۹: «هی دقیق یت بالسمن و یطبخ بالماء»؛ و نیز ر.ک: زبیدی، تاج العروس، ج ۸، ص ۳۸۰.

۵. شهید ثانی، رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۹۹۷.

۶. مازندرانی، منتهی المقال، ج ۳، ص ۳۱۳: «وقوله رحمه الله: ضعف السند، لعله لا ضعف فيه، إذ ليس فيه سوى علي بن محمد بن فیروزان و هو لا یقصر عن كثير من الحسان». در ج ۵، ص ۶۸ هم در ترجمه علی بن محمد بن فیروزان آمده است: فی «تعلق»: فی الوجیزه: ممدوح، فتأمل {تعلیقة الوحید البهبهانی، ص ۲۳۸}.

اظهار نظر کرده است.^۱ ولی ممکن است این وصف را دلیل بر مدعای ایشان ندانیم؛ زیرا بیشتر روایات علی بن محمد بن فیروزان را محمد بن مسعود عیاشی نقل می‌کند^۲ که درباره وی گفته شده است: «کان یروی عن الضعفاء کثیراً».^۳ افزون بر آن، کشی در جایی از رجالش، در مقام تضعیف روایتی که در سند آن این راوی با عنوان «علی بن محمد القمی» واقع است، تنها به اشکال متنی اکتفا کرده، صدور روایت را از راویان پیش از وی ثابت دانسته است، که این امر را می‌توان دلیل وثاقت وی دانست.^۴

در مجموع این نکته به انضمام کثرت روایت علی بن محمد بن فیروزان و عدم مناقشه در سند روایات بسیار مشتمل بر نام وی در رجال کشی، برای اثبات وثاقت وی کافی به نظر می‌رسد. بررسی دلالت روایت: درباره مفاد «عَصِيدَةٌ بِكُلِّ لَوْنٍ» احتمالات چندی مطرح شده یا می‌توان مطرح کرد که با توجه به آنها روایت بر مدح یا ذمّ سدیر دلالت می‌کند:^۵

۱. طوسی، رجال، ص ۴۲۹.
۲. در رجال کشی از این راوی در ۶۳ مورد با این عناوین نقل حدیث شده است: «علی بن محمد بن فیروزان القمی» (۴ مورد)، «علی بن محمد بن یزید القمی» (۷ مورد)، و بدون «القمی» (۱ مورد)، «علی بن محمد بن یزید الفیروزانی القمی» (۱ مورد)، «علی بن محمد القمی» (۱۳ مورد)، «علی بن محمد» (۳۷ مورد) که راوی از وی در ۵۴ مورد محمد بن مسعود عیاشی است.
۳. نجاشی، رجال، ص ۳۵۰.
۴. طوسی، اختیار الرجال، ص ۴۹۶ این روایت نقل شده است: آدم بن محمد، قال حدثني علي بن محمد القمي، قال حدثني أحمد بن محمد بن عيسى، عن عبد الله بن محمد الحجال، قال: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ... مراد از علی بن محمد القمی در این سند علی بن محمد بن یزید القمی است که در روایت پیشین، از آن به روایت آدم از وی تصریح شده است.
- این روایت از جمله روایاتی است که قَمِيَان در مذمت یونس بن عبدالرحمن نقل کرده‌اند، و کشی در پاسخ به آن، این روایات را از جهت عقلی نادرست می‌خواند و درباره خصوص این روایت هم می‌گوید: «وَأَمَّا حَدِيثُ الْحَجَّالِ الَّذِي رَوَاهُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَجَلُ خَطَرًا وَأَعْظَمُ قَدْرًا... الحديث.» وی در اینجا تنها به اشکال محتوایی روایت بسنده کرده درباره سند آن سخنی نمی‌گوید. بلکه ظاهر تعبیر وی این است که ثبوت روایت از احمد بن محمد (بن عیسی) را پذیرفته است که این امر می‌تواند دلیل بر وثاقت آدم بن محمد و علی بن محمد قمی نزد وی باشد. فتأمل.
۵. میرداماد در حاشیه خود بر رجال کشی، ج ۲، ص ۶۹ اشاره کرده که روایت را می‌توان بر مدح یا بر ذمّ سدیر حمل کرد. و نیز: طه نجف، إتيان المقال، ج ۴، ص ۱۵۰: «محمل أو هو إلى المدح أقرب».
- شهید ثانی در حاشیه خلاصه، روایت را دال بر ضعف سدیر دانسته ولی آن را از جهت سندی ضعیف انگاشته است (استرآبادی، منهج المقال، ج ۵، ص ۳۴۰). وحید بهبهانی در حاشیه این کتاب اشاره می‌کند که دلالت روایت را (بر ضعف سدیر) نفهمیده است. (مازندرانی، منتهی المقال، ج ۳، ص ۳۱۲).

۱. عبارت به بوقلمون صفت بودن و چندرنگی سدیر ناظر است؛ لذا روایت بر ذم سدیر دلالت دارد.^۱

۲. عبارت ناظر به این است که سدیر احساسی است و در اندیشه و دقت، استقامت ندارد. در توضیح این مطلب گفته شده که از روایات چندی بر می آید که سدیر شخصی با روحیه انقلابی بوده که بدون سنجیدن شرایط، درصدد قیام بر ضد حکومت وقت بوده است، و اصرار می ورزیده که امام بپاخیزد تا او در زیر پرچم وی جهاد کند.^۲

برای اثبات این روحیه، به سه روایت استناد شده است:

نخست: «عَنْ سَدِيرِ الصَّيرَفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ وَاللَّهِ مَا يَسَعُكَ الْقُعُودُ ... الْحَدِيثُ».^۳ سند این روایت به جهت وقوع ابراهیم بن اسحاق احمر در آن نیازمند بررسی است، ولی ظاهراً می توان وی را ثقة دانست.^۴ دلالت روایت بر روحیه انقلابی سدیر صیرفی آشکار است.

دوم: با سند صحیح از بکر بن محمد از سدیر: «يَا سَدِيرُ الزَّم بَيْتَكَ وَ كُنْ حِلْسًا مِنْ أَحْلَاسِهِ وَ اسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ ... الْحَدِيثُ».^۵ این روایت با چشم پوشی از صراحت نداشتن در انقلابی بودن سدیر، روشن نیست که مربوط به سدیر صیرفی باشد؛ بلکه به احتمال بیشتر، مربوط به سدیر (یا شدید) بن عبدالرحمن، عموی بکر بن محمد بن عبدالرحمن ازدی است.

۱. ر.ک: ذهنی تهرانی، المباحث الفقهية، ج ۱۷، ص ۸۰.
۲. منتظری، دراسات في ولاية الفقيه، ج ۱، ص ۲۳۰.
۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۴. ترجمه: بر امام صادق عليه السلام وارد شده و به آن حضرت عرض کردم: به خدا سوگند نشستن برای شما روا نیست.
۴. با وجود آنکه «ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی» در کتب رجال تضعیف شده است (نجاشی، رجال، ص ۱۹؛ طوسی، فهرست کتب الشيعة، ص ۱۶؛ همو، رجال، ص ۴۱۴) ولی با توجه به روایت فراوان «محمد بن احمد بن یحیی» از ابراهیم بن اسحاق در موارد بسیار (با وصف نهاوندی در کتب شیخ صدوق: أمالی، ص ۲۳۷؛ الخصال، ص ۴۹۷؛ فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۱۱۱؛ معاني الأخبار، ص ۲۲۸؛ علل الشرائع، ص ۵۲، و بدون وصف در بیش از سی مورد در کتب حدیثی) می توان او را ثقة دانست. در جای خود نشان داده ایم که امارات توثیق، بر تضعیف کتب رجال مقدم است.
۵. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۳. ترجمه: ای سدیر ملازم خانه ات، و چون پلاسی از پلاس های خانه (که روی زمین انداخته اند) باش! (یعنی از خانه بیرون مرو) و تا شب و روز آرامش دارند تو هم آرام و ساکت باش.

سوم: «عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ وَ كُتُبٍ غَيْرِ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حِينَ ظَهَرَتِ الْمُسَوَّدَةُ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ بِنَانًا قَدْ قَدَّرْنَا أَنْ يَتَوَلَّ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَمَا تَرَى... الحديث».^۱ به احتمال زیاد مراد از سدیر (یا شدید) در این حدیث هم، همان سدیر (شدید) ازدی است (نه سدیر صیرفی). مراد از عبدالسلام بن نعیم، برادر وی، عبدالسلام بن عبدالرحمن بن نعیم است.^۲ به هر حال روشن نیست که مراد از سدیر در این روایت سدیر صیرفی باشد؛ بلکه چه بسا سدیر (یا شدید) برادر عبدالسلام بن نعیم باشد؛ به‌ویژه با توجه به ظاهر روایت که عبدالسلام و سدیر با هم یک‌نامه نگاشته‌اند. به هر حال این معنا با عبارت حدیث «عَصِيدَةٌ بِكُلِّ لَوْنٍ»، سازگار نیست؛ زیرا: اولاً؛ مجرد احساسی بودن یا انقلابی بودن، نشانه چندرنگ بودن شخص نیست. ثانیاً؛ در این روایت فقط به چندرنگ بودن اشاره نشده، بلکه کلمه «عصیده» هم آمده که به معنای نوعی حلوا است. این واژه، عبارت را از این معنا و نیز از معنای نخست دور ساخته و به معنای چهارم و پنجم نزدیک می‌سازد.

۳. امام با این عبارت اشاره به این نکته دارد که نگران سدیر از سوی مخالفان نیست؛ چون او به خاطر تقیه به رنگ ایشان در می‌آید و ایشان متوجه شیعه بودن وی نمی‌شوند.^۳ این تفسیر هم با توجه به کلمه «عصیده» در روایت خالی از بعد نیست.^۴

۱. همان، ص ۳۳۱، ح ۵۰۹. ترجمه: معلی بن خنیس گوید: در آن هنگامی که سپاه‌جامگان ظهور کردند، پیش از ظهور بنی عباس من نامه‌هایی از عبد السلام بن نعیم و سدیر و جمع دیگری برای امام صادق عليه السلام بردم که در آنها به آن حضرت نوشته بودند که ما پیش‌بینی می‌کنیم که امر خلافت به شما خواهد رسید. آیا شما خود چه نظر داری؟ حضرت آن نامه‌ها را بر زمین زد و فرمود: اف، اف، من امام اینان نخواهم بود، آیا اینها نمی‌دانند که (برای رسیدن خلافت به ما خاندان) باید سفیانی کشته شود؟!
۲. ر.ک: طوسی، إختيار الرجال، ص ۳۵۳؛ و نیز: کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۹۴، ح ۱۷؛ و مقایسه کنید با همان، ج ۴، ص ۴۰۷، ح ۳.
۳. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳۰، ص ۱۶۱؛ طه نجف، إقتان المقال، ج ۱، ص ۲۸۷. می‌گوید: «و هو مجمل او هو الی المدح اقرب فیکون المراد انه کامل التقیة حسن المدارات لا انه منافق.».
۴. در نقد این معنا گفته شده است که اگر سدیر رعایت کردن تقیه را به درستی می‌دانست، به زندان نمی‌افتاد. (منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۰) ولی این نقد ناتمام است؛ چه روشن نیست که علت زندانی شدن سدیر چه بوده و معلوم نیست که وی زندانی سیاسی بوده است. از سوی دیگر پس از این خواهد آمد که داستان زندان به احتمال زیاد مربوط به سدیر (یا شدید) بن عبدالرحمن ازدی است، نه مربوط به سدیر صیرفی.

۴. عبارت، ناظر به این است که سدیر هرچند چهره عوض می‌کند، ولی درهرحال حقیقت وی ثابت است. این معنا نوعی مدح سدیر است که با وجود تغییرات ظاهری، از ثبات شخصیت برخوردار است.^۱

۵. معنای عبارت آن است که سدیر هرچند رنگ‌های مختلف می‌پذیرد، ولی درهرحال همچون حلوا شیرین است و خواستنی. با این معنا هم روایت نوعی مدح به شمار می‌آید. در مجموع، مفاد روایت به مدح سدیر نزدیک‌تر است، ولی این مدح مربوط به جهات حدیثی نیست تا حدیث سدیر با توجه به آن دست‌کم در شمار احادیث حسن قرار گیرد.^۲

(ب) روایت معلی بن خنیس^۳: حمید بن زیاد عن أبي العباس عبید الله بن أحمد الدهقان، عن علي بن الحسن الطاطري، عن محمد بن زياد بياع السابري، عن أبان، عن صباح بن سيابة، عن المعلی بن خنیس «قَالَ: ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ وَ كُتُبٍ غَيْرِ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ حِينَ ظَهَرَتِ الْمُسَوَّدَةُ؛ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وَ لَدَّ الْعَبَّاسِ بِنَانًا قَدْ قَدَرْنَا أَنْ يُوَلَّ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ، فَمَا تَرَى؟ قَالَ: فَضْرَبَ بِالْكَتُبِ الْأَرْضَ، ثُمَّ قَالَ أَفُّ أَفُّ، مَا أَنَا لَهُؤَلَاءِ

۱. خوبی، معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۳۸؛ البته ممکن است از عبارت این کتاب معنای پنجم برداشت شود.
 ۲. درباره اعتبار احادیث حسن، و مراد از اصطلاح حدیث حسن و روش تشخیص احادیث حسن، بحث‌هایی است که برای اشاره به آنها در این مقاله، نیازی احساس نشد.
 ۳. به جهت ابهام در شیوه قرائت این حدیث و تردیدهایی که در مفاد آن وجود دارد، متن کامل آن نقل، و در حاشیه به برخی از نکات این روایت اشاره شد.
 ۴. سیاه‌جامگان، به ابو مسلم و لشکریان وی گفته می‌شده است.
 ۵. در این جمله، کلمه «قدرنا» می‌تواند با تشدید دال و از باب تفعیل باشد و می‌تواند بدون تشدید و از باب ثلاثی مجرد باشد (مازندرانی، شرح الکافی، ج ۱۲، ص ۴۴۳).
- بنا بر احتمال نخست، مفاد جمله این است که ما پیش‌بینی کرده‌ایم که حکومت به شما باز می‌گردد، نظر شما چیست؟
- بنا بر احتمال دوم، مفاد عبارت این است که ما می‌توانیم حکومت را به شما بازگردانیم؛ آیا اجازه چنین اقدامی را به ما می‌دهید؟
- مؤید این احتمال، نقل دیگری است که ظاهراً اشاره به همین ماجرا دارد. بر طبق این نقل، نامه عبدالسلام بن عبدالرحمن بن نعیم و نامه فیض بن مختار و سلیمان بن خالد به امام می‌رسد که در آن به امام خبر داده بودند که کوفه از نگهبان خالی شده و اگر او دستور بدهد که آن را بگیرند، آنها کوفه را خواهند گرفت. امام پس از خواندن نامه، آن را پرتاب کرده، می‌فرماید: «مَا أَنَا لَهُؤَلَاءِ بِإِمَامٍ، أَمَا عَلِمُوا أَنَّ صَاحِبَهُمُ السُّفْيَانِيُّ.» (طوسی، اختیار الرجال، ص ۳۵۳) مقایسه کنید با: فیض کاشانی، الوافی، ج ۲، ص ۲۴۷.

بِإِمَامٍ، أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يُقْتَلُ السُّفْيَانِيُّ»^۱

بر طبق این حدیث، هنگامی که امام صادق علیه السلام نامه‌های گروهی از جمله سدید را دریافت می‌کند، به شدت عصبانی شده و با جمله «أُفُّ أُفُّ، مَا أَنَا لَهُؤُلَاءِ بِإِمَامٍ» ناخشنودی خود را از ایشان اعلام کرده که از ضعف شدید سدید نزد امام حکایت می‌کند.

بررسی سند روایت: حمید بن زیاد و علی بن الحسن طاطری واقفی ثقة هستند. عبید الله بن احمد دهقان ظاهراً عبید الله بن احمد بن نهیک است که در رجال نجاشی^۲ ترجمه و با عبارت «الشیخ الصدوق ثقة» ستوده شده است.^۳ محمد بن زیاد در این سند ابن ابی عمیر معروف است.^۴ ابان همان ابان بن عثمان است^۵ که بنا بر تحقیق، امامی است و در وثاقتش تردیدی نیست. معلی بن خنیس هم بنا بر تحقیق ثقة است، ولی وثاقت صباح بن سیابه ثابت نیست. بنابراین اعتبار سندی این روایت روشن نیست.^۶

بررسی دلالت روایت: استدلال به این روایت بر عدم وثاقت سدید با اشکالاتی روبرو است که در ادامه بررسی می‌شود:

نخست: روشن نیست که سدید در سند این حدیث سدید صیرفی باشد؛ بلکه چنانچه پیش‌تر گذشت، به احتمال بیشتر، وی سدید یا شدید فرزند عبدالرحمن بن نعیم باشد که به همراه برادرش عبدالسلام به امام نامه نگاشته است.

دوم: ممکن است مشارالیه در عبارت «مَا أَنَا لَهُؤُلَاءِ بِإِمَامٍ»، «مسوده» یا سیاه‌جامگان باشد. البته این اشکال ظاهراً ناتمام است؛ چون در نقل دیگر ماجرا که در آن این جمله هم دیده می‌شود، از «المسودة» یاد نشده است.

سوم: ممکن است عبارت فوق ناظر به امام مهدی نبودن حضرت صادق علیه السلام باشد، نه

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۳۱. درباره این عبارت در متن بحث خواهد شد.

۲. نجاشی، رجال، ص ۲۳۲.

۳. به خصوص ر. ک: طوسی، أمالی، ص ۳۱۷؛ و با تحریف أبو العباس به «العباس بن» در ص ۶۸۶؛ و طبرسی، أعلام الوری، ص ۳۰۹.

۴. به خصوص ر. ک: کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۴۴۸؛ همان، ج ۸، ص ۱۱۰.

۵. ر. ک: همان جاها.

۶. اصل این قضیه با سند دیگری از عبدالحمید بن ابی الدیلم هم نقل شده (طوسی، إختیار الرجال، ص ۳۵۳) که اعتبار سند آن نیز ثابت نیست و نام سدید هم در شمار نامه‌نگاران نیامده است.

نفی شیعه بودن نامه نگاران؛ با این توضیح که از علائم ظهور امام عصر علیه السلام «الرایات السود من خراسان» است.^۱ با ظهور ابو مسلم خراسانی و سیاه جامگان، اصحاب امام صادق علیه السلام گمان بردند که حضرت، همان مهدی موعود است و عصر ظهور فرا رسیده است. امام با این عبارت ناتمامی این گمان را نشان می‌دهد. مرجع ضمیر «آنه» و ضمیر مستتر در «یقتل» امام مهدی علیه السلام است^۲، و عبارت ناظر به آن است که امام مهدی، سفیانی را می‌کشد و امام صادق علیه السلام این چنین نیست.^۳

گونه دوم: تعابیر برخی عالمان

الف) عبارت عقیقی درباره سدید: در رجال علامه حلی آمده است: «قال السيد علی بن أحمد العقیقی: سدید^۴ الصیرفی و کان^۵ اسمه سلمه، کان مخلطاً».^۶ این عبارت با حذف «و کان» در رجال ابن داوود نقل شده است.^۷ مراد از کلمه «مخلط» در این عبارت چندان روشن نیست^۸ ولی به هر حال این کلمه بر ضعیف بودن سدید دلالت دارد.

۱. به عنوان نمونه ر.ک: مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۲؛ همان، ج ۵۲، صص ۲۱۷ و ۲۲۰ و ۲۲۹ و ۲۳۸ و ۲۸۵.
۲. احتمال دیگری در عبارت وجود دارد که ضمیر در «آنه» ضمیر فصل و «یقتل» به صیغه مجهول و «السفینانی» نایب فاعل آن باشد، فتدبر. به هر حال حدیث اشاره به آن دارد که تا سفیانی نیاید ظهور رخ نمی‌دهد.
۳. در نقل دیگر ماجرا آمده است: «أما علموا أن صاحبهم السفینانی». مراد از این عبارت روشن نیست. این احتمال وجود دارد که مرجع ضمیر در «صاحبهم» برخلاف «علموا»، اصحاب امام مهدی علیه السلام باشد که با سفیانی پیکار می‌کنند. به هر حال ابهام موجود در هر دو نقل در ارجاع ضمیر سبب می‌شود که در استناد بدان‌ها احتیاط شود.
۴. در نسخه چاپی، پس از سدید، «بن» افزوده شده که زاید است و در: حلی، ترتیب خلاصة الأقوال، ص ۲۳۱؛ ابن داود، رجال، ص ۱۶۶، نیامده است (و نیز ر.ک. مصادر حاشیة بعدی).
۵. در تفرشی، نقد الرجال، ج ۲، ص ۳۰۱؛ اردبیلی، جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۵۰؛ استرآبادی، منهج المقال، ج ۵، ص ۳۴۰؛ و مصادر دیگر، و نیز متن: حلی، ترتیب خلاصة الأقوال، ص ۲۳۱ بدون «کان» از علامه حلی نقل شده است.
۶. حلی، رجال، ص ۸۵.
۷. ابن داود، رجال، ص ۱۶۶. در نسخه چاپی «اسمه سلمه» داخل گروه قرار گرفته است که معنای این کار روشن نیست.
۸. کلمه مخلط در کتب رجالی، گاه با ذکر متعلق آمده است: «مخلطاً فیما یسنده» (نجاشی، رجال، ص ۳۷۳) که مفاد آن روشن است. اما مراد از مخلط یا مختلط یا تخلیط یا اختلاط (بدون ذکر متعلق) در

این استدلال به چند دلیل ناتمام است:

اولاً: دلیلی بر وثاقت «علی بن احمد عقیقی» در دست نیست؛ بلکه شیخ طوسی او را مخلط خوانده است.^۱

ثانیاً: جمله «اسمه سلمه» پس از «سدیر الصیرفی» بی معنا است^۲؛ لذا صاحب قاموس الرجال این احتمال را مطرح ساخته که عبارت عقیقی به شکل ناقص به دست علامه حلی رسیده، و عبارت اصلی چنین بوده است: «ابوالفضل الصیرفی و اسمه سدیر و ابوالفضل البراوستانی و اسمه سلمه و کان مخلطاً».^۳

مفاد عبارت «کان مخلطاً» نظیر عبارتی است که نجاشی درباره سلمه بن الخطاب ابوالفضل البراوستانی آورده است: «کان ضعیفاً فی حدیثه».^۴

در توضیح سخن ایشان، گفتنی است که ممکن است علامه حلی از بخش کنای کتاب عقیقی، عبارت مورد بحث را برداشته باشد. در این بخش درباره معروفان به کنیه به سدیر صیرفی و سلمه بن الخطاب اشاره کرده که هر دو مکتباً به ابوالفضل بوده‌اند و وصف «مخلط» مربوط به عنوان دوم بوده و به اشتباه درباره عنوان نخست نقل شده است.

این احتمال هرچند قطعی نیست، ولی احتمال به جایی است و با توجه به آن روشن نیست عقیقی وصف مخلط را درباره سدیر صیرفی به کار برده باشد.^۵

کتب رجالی چندان آشکار نیست، ولی ظاهراً درباره مراحل پایین فساد عقیده که به حد غلو نرسیده، اطلاق می‌شده است. (طوسی، اختیار الرجال، صص ۱۷۳ و ۴۷۶؛ همو، فهرست، صص ۵۷ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۱۲ و ۴۱۳؛ نجاشی، رجال، ص ۸۰)، تحقیق کامل درباره مفاد این واژه نیازمند نگارش مقاله‌ای مستقل است.

۱. طوسی، رجال، ص ۴۳۴.

۲. البته اگر عبارت «و کان اسمه سلمه» باشد، عبارت را می‌توان این‌گونه معنا کرد که اسم سدیر، پیش‌تر سلمه بوده و سپس به سدیر تغییر کرده است. این معنا به خصوص با توجه به «مولی» بودن سدیر (طوسی، رجال، ص ۱۱۴) ذاتاً طبیعی است؛ چون نام‌های بردگان و کنیزان را گاه پس از خرید تغییر می‌دادند. (مثلاً: برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۶۲۵؛ طبرسی، تاج الموالید، ص ۱۰۱). ولی با توجه به اینکه در هیچ‌یک از مصادر شرح حال سدیر صیرفی به این امر اشاره نشده است، تغییر یافتن نام وی بعید است.

۳. تستری، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۶۲۵.

۴. نجاشی، رجال، ص ۱۸۷.

۵. احتمال دیگری درباره وصف مخلط به نظر می‌آید و آن اینکه علامه حلی و ابن داود، عبارت فوق را از کتاب حل الاشکال تألیف استاد ایشان «سید احمد بن طوس» برگرفته باشند (درباره اخذ این دو رجالی از حل

با توجه به آنچه بیان شد، اصل تضعیف شدن سدیر صیرفی از سوی عقیقی ثابت نیست. ب. سخن سفیان در تضعیف سدیر: از سفیان بن عیینه نقل شده که درباره سدیر صیرفی گفته است: «رأیته یكذب»^۱، یا «كان یكذب»^۲. استدلال به این سخن بر تضعیف سدیر صیرفی با چشم‌پوشی از عدم اعتبار تضعیف عامیان نسبت به شیعیان، با این مشکل روبروست که اصل تضعیف سفیان بن عیینه نسبت به سدیر صیرفی ثابت نیست؛ چراکه ابن حجر کلمه «یکذب» را در «رأیته یكذب» محرف «یحدّث» دانسته^۳، و عبارت «كان یكذب» هم برگرفته از همین عبارت محرف است.

برخی نیز اصل این کلمه را «یکرب» دانسته که یک‌بار به «یکذب» تحریف شده و بار دیگر به مرادف آن «یحرث» تبدیل و سپس به «یحدّث» تحریف شده است.^۴ در هر حال اصل تضعیف سفیان بن عیینه نسبت به سدیر صیرفی روشن نیست، و بر فرض ثبوت آن، ممکن است منشأ آن، گمراه بودن سدیر صیرفی نزد سفیان بن عیینه باشد^۵، و نشانگر نقطه ضعف دیگری نیست.

- الاشکال ر.ک: ابن شهید ثانی، منتقى الجمان، ج ۱، ص ۱۸؛ ابن داود، رجال، ص ۴۶: اکثر فوائد هذا الكتاب من اشاراته و تحقیقاته. در این کتاب، وصف مخلط مربوط به عقیقی بوده، نه قسمتی از سخن عقیقی. احتمال دیگر اینکه عبارت «كان مخلطاً» در حاشیه برخی مصادر که سخن مورد بحث را از عقیقی نقل کرده‌اند، درباره عقیقی یاد شده باشد، و این حاشیه به اشتباه، بیان عقیقی انگاشته شده است و این اشتباه در رجال علامه حلی و ابن داود منعکس شده است.
۱. ابن ناصرالدین، توضیح المشبه، ج ۲، ص ۱۵۹؛ و با تعبیر «رأیته و كان یكذب» در: عقیلی، الضعفاء الكبير، ج ۲، ص ۱۷۹.
 ۲. ابن جوزی، الضعفاء و المتروکین، ج ۱، ص ۳۰۹.
 ۳. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۲۶؛ و نیز ر.ک: ابن عدی، الكامل فی ضعفاء الرجال، ج ۳، ص ۴۶۴.
 ۴. بخاری، التاريخ الكبير، حاشیه محمد خلیل، ج ۴، ص ۲۱۴. گفتنی است که در برخی مصادر، عبارت سفیان بن عیینه به شکل: «رأیته و كان کذاباً» نقل شده (ابن حبان، المجروحین، ج ۱، ص ۳۵۰؛ ابن القیسرانی، ذخیره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۵۷۶) که برگرفته از همان عبارت پیشین است.
 ۵. ر.ک: عقیقی، الضعفاء الكبير، ج ۲، ص ۱۸۰. طبق این نقل، وقتی سفیان (که مراد از آن به قرینه راوی وی، حمیدی: ابوبکر عبدالله بن الزبیر، سفیان بن عیینه است. ر.ک: مزی، تهذیب الکمال، ج ۱۴، صص ۵۱۳ و ۵۱۴) از سدیر صیرفی می‌شنود که وی امام صادق علیه السلام را بر عمر برتری داده، درصدد تنبیه وی بر می‌آید که حسن بن عماره او را از این کار باز می‌دارد و می‌گوید: وی را رها کن که او گمراه است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از آنچه بیان شده، نتایج زیر به دست آمد:

۱. ابوالفضل سدیر بن حکیم بن صهیب کوفی با عناوین «سدیر الصیرفی» و «سدیر» از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام است که فرزندش حنان بن سدیر حدود نیمی از روایات او را گزارش کرده است.
۲. نام سدیر در اسنادی آمده که در واقع محرف بوده و به خطا بدو منتسب شده است. نویسنده نه نمونه از این اسناد را بررسی نمود. به عنوان نمونه، روایتی با سند «عن فضالة بن أيوب عن سدیر الصیرفی» در مصادر فراوانی بازگو شده که محرف «حنان بن سدیر» است.
۳. در کتب رجال به وثاقت یا ضعف سدیر تصریح نشده است؛ هرچند تعبیر و نقل‌هایی گزارش شده که ممکن است بر مدح یا ذم دلالت داشته باشد. ارزیابی گزارش‌های ضعف، حاکی از نبود دلیلی روشن بر ضعف سدیر است.
۴. روایت عذافر صیرفی با تعبیر «سَدِيرٌ عَصِيدَةٌ بِكُلِّ لَوْنٍ»، هرچند به لحاظ سندی قابل پذیرش است ولی دلالت روشنی بر ضعف سدیر نداشته، بلکه به مدح در غیر جهات حدیثی نزدیک‌تر است.
۵. روایت معلی بن خنیس افزون بر ضعف سندی، به نظر می‌رسد درباره سدیر یا شدید، فرزند عبدالرحمن بن نعیم است، نه سدیر صیرفی.
۶. کلام عقیقی و سفیان در تضعیف سدیر نیز با اشکال در ناقل و مضمون همراه است. یادآور می‌شود که نویسنده در نوشته‌ای دیگر به اثبات وثاقت سدیر صیرفی پرداخته است.

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی شیبیه، عبد الله بن محمد، مصنف ابن ابی شیبیه، بیروت: دار التاج، چ ۱، ۱۴۰۹ق.
۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، الجرح و التعديل، حیدرآباد: مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، چ ۱، ۱۹۵۲م.
۳. ابن القیسرانی، ابو الفضل محمد بن طاهر بن علی بن احمد المقدسی الشیبانی، ذخيرة الحفاظ (من الكامل لابن عدی)، ریاض: دار السلف، چ ۱، ۱۴۱۶ق.

٤. ابن بابويه، على بن حسين، الإمامة والتبصرة من الحيرة، قم: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، ج ١، ١٤٠٤ق.
٥. ابن بابويه، شيخ صدوق، محمد بن علي، الأمالي، تهران: كتابچی، ج ٦، ١٣٧٦ش.
٦. _____، ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، قم: دار الشريف الرضي للنشر، ج ٢، ١٤٠٦ق.
٧. _____، الخصال، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ١، ١٣٦٢ش.
٨. _____، علل الشرائع، قم: كتاب فروشی داوری، ج ١، ١٣٨٥ش.
٩. _____، فضائل الأشهر الثلاثة، قم: كتاب فروشی داوری، ج ١، ١٣٩٦ق.
١٠. _____، فضائل الشيعة، تهران: اعلمی، ج ١، [بی تا].
١١. _____، کمال الدین و تمام النعمة، تهران: اسلامیة، ج ٢، ١٣٩٥ق.
١٢. _____، کتاب من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ٢، ١٤١٣ق.
١٣. _____، معانی الأخبار، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ١، ١٤٠٣ق.
١٤. ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، الضعفاء و المتروکین (ابن الجوزي)، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج ١، ١٤٠٦ق.
١٥. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لسان المیزان، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ج ١٥، ١٤١٦ق.
١٦. ابن داود حلّی، حسن بن علی، الرجال (ابن داود و البرقي)، تهران: دانشگاه تهران، ج ١، ١٣٤٢ش.
١٧. ابن زنجویه، حمید بن مخلد، الأموال لابن زنجویه، بیروت: مرکز الملك فيصل للبحوث و الدراسات الإسلامية، ج ٢، ١٤٢٨ق.
١٨. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، بیروت: دار الکتب العلمیة، ج ١، ١٤١٠ق.
١٩. ابن سیده، ابوالحسن علی بن اسماعیل بن سیده المرسی، المخصص، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ج ١، ٤١٧ق.
٢٠. ابن شاذان، محمد بن احمد، مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة عليهم السلام، قم: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، ج ١، ١٤٠٧ق.
٢١. ابن شهيد ثانی، صاحب معالم، حسن بن زين الدين، منتقى الجمان في الأحاديث الصحاح و الحسان، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ج ١، ١٣٦٢ش.
٢٢. ابن عدی، عبد الله بن عدی، الكامل في ضعفاء الرجال، بیروت: دار الفكر، ج ٣، ١٤٠٩ق.
٢٣. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، نجف اشرف: دار المرتضوية، ج ١، ١٣٥٦ش.
٢٤. ابن ناصر الدين، محمد بن عبد الله، توضیح المشتبہ (في ضبط أسماء الرواة و أنسابهم و ألقابهم و كناههم)، بیروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٤ق.
٢٥. ابن حبان، محمد بن حبان، الثقات، بیروت: مؤسسة الكتب الثقافية، ج ١، ١٣٩٣ق.
٢٦. _____، المجروحین من المحدثین و الضعفاء و المتروکین، حلب: دار الوعی، ج ٢، ١٤٠٢ق.

٢٧. ابو غالب زراري، احمد بن محمد، رسالة أبي غالب الزراري إلى ابن ابنه في ذكر آل أعين، محقق/ مصحح: حسيني، محمد رضا، قم: مركز البحوث والتحقيقات الإسلامية، ج١، ١٣٦٩ ش.
٢٨. ابو نعيم، احمد بن عبدالله، فضائل الخلفاء الأربعة وغيرهم، مدينة: دار البخاري، ج١، ١٤١٧ ق.
٢٩. اردبيلي، محمد بن علي، جامع الرواة وإزاحة الإشتباهات عن الطرق والأسناد، بيروت: دار الأضواء، ج١، ١٤٠٣ ق.
٣٠. استرآبادي، علي، تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ج١، ١٤٠٩ ق.
٣١. استرآبادي، محمد بن علي، منهج المقال في تحقيق أحوال الرجال، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ج١، ١٤٢٢ ق.
٣٢. استرآبادي، مير داماد، رجال الكشي - اختيار معرفة الرجال (مع تعليقات مير داماد الأسترآبادي)، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ج١، ١٣٦٣ ش.
٣٣. بخاري، محمد بن اسماعيل، التاريخ الكبير، چاپ زیر نظر دكتور محمد عبدالمعيد خان، به همراه حواشي شيخ محمود محمد خليل، حيدرآباد - دكن: دائرة المعارف العثمانية، [بي تا].
٣٤. برقي، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم: دار الكتب الإسلامية، ج٢، ١٣٧١ ق.
٣٥. برقي (منسوب به)، احمد بن محمد، رجال برقي، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج١، ١٣٤٢ ش.
٣٦. بهبهاني، وحيد، تعليقه على منهج المقال، حاشية چاپ سنگي منهج المقال، [بي تا]، [بي جا].
٣٧. تستري، محمدتقي، قاموس الرجال، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ج٢، ١٤١٠ ق.
٣٨. تفرشي، مصطفى بن حسين، نقد الرجال، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ج١، ١٤١٨ ق.
٣٩. ثعلبي، احمد بن ابراهيم، الكشف والبيان عن تفسير القرآن، جده: دارالتفسير، ١٤٣٦ ق.
٤٠. حر عاملي، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ج١، ١٤٠٩ ق.
٤١. حسكاني، عبيدالله بن عبدالله، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت عليه السلام، تهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي. مؤسسة الطبع والنشر، ج١، ١٤١١ ق.
٤٢. حلبي، ابو الصلاح، تقى بن نجم، تقريب المعارف، قم: الهادي، ج١، ١٤٠٤ ق.
٤٣. حلبي، علامه حلبي، حسن بن يوسف، ترتيب خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، مشهد: آستان قدس رضوي. بنياد پژوهش های اسلامی، ج١، ١٣٨١ ش.
٤٤. _____، رجال العلامة الحلبي، نجف: دار الذخائر، ج٢، ١٤١١ ق.
٤٥. خويي، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة، قم: [بي نا]، ج٥، ١٣٧٢ ش.
٤٦. ذهبي، شمس الدين، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، بيروت: دار الغرب الإسلامي، ج١، ٢٠٠٣ م.

٤٧. ذهني تهراني، محمد جواد، المباحث الفقهية في شرح الروضة البهية، قم: وجداني، ١٣٦٦ ش.
٤٨. زبيدي، محمد بن محمد بن عبد الرزاق الحسيني، تاج العروس من جواهر القاموس، كويت: دار الهداية، ج ١، ١٩٦٥ م.
٤٩. شيرازي زنجاني، محمد جواد، التعليقات الرجالية، قم: مركز تحقيقات كامپوتري علوم اسلامي، ج ١، [بي تا].
٥٠. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ج ٢، ١٤٠٤ ق.
٥١. طبرسي، احمد بن علي، الإحتجاج على أهل اللجاج، مشهد: نشر مرتضى، ج ١، ١٤٠٣ ق.
٥٢. طبرسي، فضل بن حسن، إعلام الوري بأعلام الهدى (ط- القديمة)، تهران: اسلاميه، ج ٣، ١٣٩٠ ق.
٥٣. _____، تاج الموالي، بيروت: دار القاري، ج ١، ١٤٢٢ ق.
٥٤. طبري آملی صغير، محمد بن جرير بن رستم، تهذيب الآثار (مسند ابن عباس)، قاهره: مطبعة المدني، ج ١، [بي تا].
٥٥. _____، تهذيب الآثار: الجزء المفقود، دمشق: دار المأمون للتراث، ج ١، ١٤١٦ ق.
٥٦. _____، دلائل الإمامة (ط- الحديثة)، قم: بعثت، ج ١، ١٤١٣ ق.
٥٧. طه نجف، محمد، إتقان المقال في أحوال الرجال، نجف: المطبعة العلوية، ج ١، ١٣٤٠ ق.
٥٨. طوسي، شيخ طوسي، محمد بن الحسن، رجال الطوسي، قم: مؤسسه نشر اسلامي، ج ٣، ١٣٧٣ ق.
٥٩. _____، اختيار الرجال (رجال كشي)، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ج ١، ١٤٠٩ ق.
٦٠. _____، الأمالي، قم: دار الثقافة، ج ١، ١٤١٤ ق.
٦١. _____، تهذيب الأحكام، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج ٤، ١٤٠٧ ق.
٦٢. _____، فهرست كتب الشيعة وأصولهم وأسماء المصنّفين وأصحاب الأصول، قم: مكتبة المحقق الطباطبائي، ج ١، ١٤٢٠ ق.
٦٣. عاملي، شهيد ثاني، زين الدين بن علي، رسائل الشهيد الثاني، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزة علميه قم، ج ١، ١٤٢١ ق.
٦٤. عقيلي، محمد بن عمرو ابو جعفر، الضعفاء الكبير، بيروت: دار الكتب العلمية، ج ١، ١٤٠٤ ق.
٦٥. عياشي، محمد بن مسعود، تفسير العياشي، تهران: المطبعة العلمية، ج ١، ١٣٨٠ ق.
٦٦. فسوي، يعقوب بن سفيان، المعرفة والتاريخ، لبنان: مؤسسة الرسالة، ج ٢، ١٤٠١ ق.
٦٧. فيض كاشاني، محمد محسن بن شاه مرتضى، الوافي، اصفهان: كتابخانه امام اميرالمؤمنين علي عليه السلام، ج ١، ١٤٠٦ ق.

٦٨. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، قم: دار الحديث، ج١، ١٤٢٩ق.
٦٩. _____، الكافي، تهران: دار الكتب الاسلامية، ج٩، ١٩١٧ق.
٧٠. مازندراني، محمد صالح بن احمد، شرح الكافي - الأصول و الروضة، تهران: المكتبة الإسلامية، ج١، ١٣٨٢ق.
٧١. مازندراني حائري، محمد بن اسماعيل، منتهى المقال في أحوال الرجال، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ج١، ١٤١٦ق.
٧٢. مامقاني، عبدالله، تقيح المقال في علم الرجال، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ج١، ١٣٨١ش.
٧٣. مجلسي، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الأنوار، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ج٢، ١٤٠٣ق.
٧٤. مرشد بالله، يحيى بن حسين، الأمالي الخمسية، بيروت: دار الكتب العلمية، ج١، ١٤٢٢ق.
٧٥. مزى، يوسف بن عبد الرحمن، تهذيب الكمال في أسماء الرجال، بيروت: مؤسسة الرسالة، ج٤، ١٤٠٦ق.
٧٦. مفيد، شيخ مفيد، محمد بن محمد، الإختصاص، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ج١، ١٤١٣ق.
٧٧. _____، الأمالي (للمفيد)، قم: كنگره هزاره شيخ مفيد، ج١، ١٤١٣ق.
٧٨. منتظري، حسين على، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، قم: نشر تفكر، ج٢، ١٤١٥ق.
٧٩. نجاشي، احمد بن على، رجال النجاشي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ج٦، ١٣٦٥ش.
٨٠. نعماني، ابن ابى زينب، محمد بن ابراهيم، الغيبة للنعماني، تهران: نشر صدوق، ج١، ١٣٩٧ق.
٨١. نميري، ابن شبة، عمر بن شبة، تاريخ المدينة المنورة، قم: دار الفكر، ج١، ١٤١٠ق.